

گفتاری درباره ادبیات و فلسفه^۱

برگرفته از مصاحبه‌ی «براین مگی با آیریس مرداک»

فلسفه هدفش روشن کردن و توضیح و تبیین است، مسائلی دشوار و حرفه‌ای طرح می‌کند و در صدد حل آنها بر می‌آید. می‌شود گفت که فلسفه بد اصولاً فلسفه نیست، در حالی که هنر بد باز هم هنر است.

وجه مشخص فیلسوف توان خستگی ناپذیر برای ادامه بحث از یک مساله است، اما آنچه معمولاً هنرمند را متمایز می‌کند شوق او به نوجویی است. فلسفه سرگرم کننده نیست، اما می‌تواند تسلی بخش باشد، چون فلسفه هم نوعی بیرون کشیدن شکل از بی‌شکلی و آشفتگی است. فیلسوف با مجموعه معینی از آموزه‌ها و نظریات درگیر می‌شود و در برابر آن واکنش نشان می‌دهد. اما هنرمند برعکس، مسائلی به او داده نمی‌شود که حل کند؛ خودش باید مسائلی را بیافریند.

فلسفه را می‌توان با شعر مقایسه کرد. در هر دو، نوعی پالایش ویژه و دشوار آنچه می‌خواهید بگویید و در آمدن اندیشه به زبان دخیل است. با این وصف، گونه‌ای بروز مکنونات قلبی وجود دارد که همراه همه بازیگری‌ها و رازپردازی‌های هنر، مختص ادبیات است. فلسفه با تحلیل انتقادی معتقدات و پیش فرض‌هایمان که شالوده اعتقادات ماست؟، ما را با شک و سوال مواجه می‌سازد و آرامش مانوس را در هم می‌کوبد و احساس

۱- این متن کوتاه - با تغییراتی - از مصاحبه براین مگی با آیریس مرداک «Iris Murdoch» فیلسوف و رمان نویس انگلیسی برگرفته شده است. رش: براین مگی، مردان اندیشه: پدید آوردند گان فلسفه معاصر، ترجمه عزت الله فولادوند (تهران: طرح نو، ۱۳۷۴)، صص ۴۴۴-۴۱۱.

نامنی به بار می آورد. از این رو، تحلیل انتقادی مسلمات و پیش فرض ها همواره با مقاومت روبرو می گردد.

بدینسان، می توان گفت که فلسفه و ادبیات هر دو فعالیت هایی برای جستن حقیقت و آشکار کردن آن محسوب می شوند. هر دو فعالیت های شناختی و توضیحی به شمار می آیند. فلسفه انتزاعی و استدلالی است، اما ادبیات بظاهر شباهتی به "تحلیل" ندارد. زیرا آنچه نیروی تخیل به وجود می آورد حسی و درهم گداخته و شیئیته یافته و اسرار آمیز و پرابهام و خاص است. هنر را باید وجه دیگری از شناخت بدانیم.

هنر خوب ما را از اسارت زندگی ملال آور و وهمناک مان آزاد می کند و به کسب بینش حقیقی بر می انگیزد. اغلب اوقات ما جهان بزرگ و پهناور واقعی را نمی بینیم چون وسواس ها و اضطراب ها و رشک ها و خشم ها و ترس ها کورمان می کنند. دنیای خصوصی کوچکی می سازیم و در آن محصور می مانیم. هنر بزرگ رهاننده است چون ما را قادر می کند ماسوای خودمان را ببینیم و از آن لذت ببریم.

هر هنرمند جدی حسی دارد از فاصله خودش با چیزی دیگر که در برابر آن احساس فروتنی و کوچکی می کند، زیرا می داند که آن چیز دیگر بمراتب سرشارتر از جزئیات و شگفت انگیزتر و هراس آورتر از هر چیزی است که او هرگز قادر به بیان آن باشد. این "غیر" یا "ماسوا" معمولاً "واقعیت" یا "هستی" یا "طبیعت" یا "جهان" خوانده می شود. زیبایی هنری، نمایش تخیلی صورت چیزی حقیقی است، و در اینجا است که تصور تولستوی در این باره که هنر دارای ماهیت دینی است معنا می دهد.

همیشه نسیمی از بردباری و بلند نظری و سعه صدر و مهربانی توام با شعور از کارهای شاعران و رمان نویس های بزرگ در وزیدن است. هنرمند بزرگ این مجموعه بیکران چیزهای غیر خودش را می بیند و جهان را صرفاً به شکل و شمایل خودش مجسم نمی کند. فضیلت چیزی جز این عینیت آمیخته با مهر و بخشش نیست.

باری، در هنر از ارزش داوری هانمی شود پرهیز کرد. ارزش ها در ادبیات خودشان را بوضوح نشان می دهند. مثلاً پیش فرض های مهمی در باره دین و جامعه و متعلق به "فضای متغیر اندیشه" وجود دارند. داوری اخلاقی نویسنده، هوایی است که خواننده استنشاق می کند. اینجا است که تضاد بین وهم پردازی کور و تخیل بینابوضوح آشکار می شود. نویسنده خوب، داوری عادل و باشعور است.